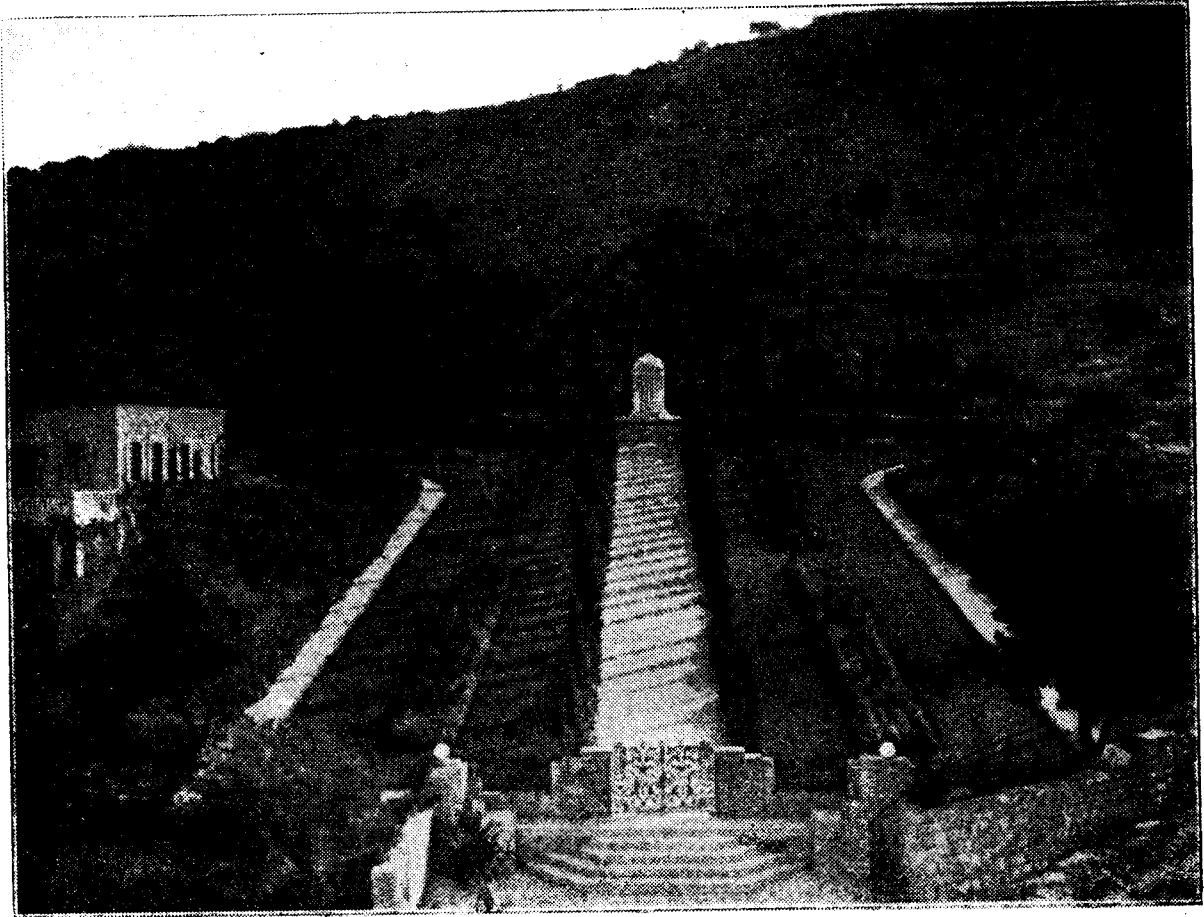


آهنکس پدیع

سال پنجم

شماره پانزدهم



کلمات مکنونه

*** (بقلم جرج تاونزند) *** (ترجمه : هوشمند فتح اعظم) ***

این امر اعظم ملتقای ادیان عالم است و همه آنها را در کوره ای از نار محبت میگذارد و بهم میآمیزد و یکی میسازد . " هذا ما نزل من جبروت العزة بلسان القدرة والقوه على النبيين من قبل وانا اخذنا جواهره و اقمناه قميص الاختصار . "

در عصریکه همه چیز قمیص اختصار در بر کرده هیچ ملخصی مشابه این کتاب دیده نشده است و هیچ قلمی در پی آن نرفته است که در ضمن صفحاتی معدود خلاصه ای چنین مختصر و در عین حال کامل از جواهر ادیان - عالم فراهم آورد . چاپ جدید کلمات مکنونه ترجمه حضرت ولی امرالله (بانگلیسی) بیش از پنجاه و پنج ورق - کوچک نیست اما با این حال در آن صفحات معدود هرگز از ایجاز مخل و ترخیم مطالب نشانی نمیتوان یافت بلکه برعکس بلاغت و قوت و هدویت يك اثر اصلی و کامل در آن مشهود است . این کتاب پر از صنایع بدیعی است . معارف از افکار عالیه است . مشحون از عواطف رقیقه است . و انسان حتی در ترجمه اش نیز همان قدرت و هیمنه در سبک انشاء و همان اعجاز مضمون و ممتازی که چنین اثری باید داشته باشد مشاهده میکند : * * * اثری که با حرارت و دقتی بینظیر محبت عاشقانه را با ابهت و جلال پیوند میدهد .

ته الیم این کتاب همیشه با روحانیتی شدید و ثابت

همراه و ملازم است و خواننده با تلاوت قطعه اول آن احساس میکند که در عوالم ملکوت بپرواز درآمده است و مادام که این کتاب را میخواند این حال خوش و این وسعت نظر در او باقی میماند و در گز قرائت تعالیم و اوامری که جهت اعمال یومیه در آن مذکور است از قبیل (لزوم کسب و کار و تهیه مایحتاج حیاتی که باید در محبت الله بآخر رسد) آن حال خوشتر زائل نمیکرد . تصویرری که این کتاب از انسان و طبیعت انسانی بدست میدهد پسر حالی و اعیل است . اگر انسان بظاهر " پسر خاك " " سایه نابود " است ولیکن به حقیقت رفیق عرش " است و از " بنا " اله و صفی الغیب " محسوب .

" جمیع ذرات ممکنات و حقایق کائنات " بر تربیت انسان - گماشته شده و مقصود از جمیع تعالیم ادیان آنست که ویرا قابل محبت الهیه گرداند و قادر سازد تا از مواهب پروردگار بهره مند گردد .

کلمات مکنونه نغمه عشق است . داستان عشق جمیع قرون و اعصار است یعنی عشق خدا و عشق خالق و مخلوق . موضوعش وفای خدا و بیوفائی انسان است . از معشوق حقیقی حکایت میکند که خلق را از نفس خویش جدا فرموده تا بقوت روحی که در او دمیده با اختیار خود طریق وصل پیوند و موصول او که " ذنالماء " وی و رضوان ابدی است در آید . و با وجود غفلت ناسر که به خیالات واهی

پرداخته و از خدا غافل مانده اند آنانرا بحال خود نگذاشته و بلحاظ محبت لانهایه ایشان را دعوت فرموده است تا بابواب مفتوح جنت ایمنی روی آورند .
اما این داستان عشق ناتمام است یعنی خدا - انسان را بخود میخواند و چون کلامش را آخر میرسد تاه مل میفرماید که از انسان لبیک شنود . آری منتظر جواب است .

عشق علت خلق است . عشق بدایت و نهایت است عشق طریق (وصول بمقصود) است . خدا کنز مخفی بود و چون حب خود را در انسان دید او را از بادیه های عدم بیرون آورد و مثال خود را در او ظاهر فرمود و مثال خویش را قرار داد . انسان چون از خدا جدا است چیزی ندارد و معدوم است و چون با اوست مالک کل شیء است خدا جمیع ذرات ممکنات و حقائق کائنات را بر تربیت او گماشت .

انسان ملك خداست و ملك خدا لایقنی است و نور خداست و نور خدا لایقنی است و سهاه اوست و سهاه لایقنی . و قمبر اوست و قمیصه لایقنی با گل محبت عجمین گشته است و با جوهر علم غنی و - شریف شده است . و انسان مشكات خداست و نور الانوار از او ساطع است . و حصن خداست و محبة الله در او لایق است قلبش مقر خداست و روحش مهبط ظهور او چون روحش را پاك گرداند عوالم قبل از ولادت خود را بیان آرد و از عهدی که خدا در روز التست با او نموده است خبر گیرد . و چون در نفس خود نگردد ملاحظه

کند که خداوند قادر علی اعلی بنفسه در او قائم است زهی حسرت و دریغ که انسان در این جدائی از حقیقت چنان بظواهر فریبند و عالم ناسوت مغرور گشته که از آغاز و انجام خود غافل و از حقیقت خود بیخبر است از معشوق حقیقی دور مانده و دل بغیر او سپرده و - دشمن او را در خانه اش راه داده است . در حبس نفس گرفتار است و از مرگ که برای او بشارتی است خائف و هراسان . از خمر باقی گذشته است و بحام فانیسی اقبال کرده . بسططنت فانیه از ملکوت باقی محروم مانده و مغرور و نافرمانی چنان او را محجوب نموده که بایسن تصورات بیشتر خود را راضی و قانع ساخته است . دیگر در این حال او را یارای سخن نه و قدرت آن نیست که حقیقت را با آنکه عریان در مقابلش جلوه میکند بشناسد . و هر چند بساحت عز در آید و بملقای موعودی که ظهورش را بجان و دل آرزو میکرده بار یابد و وجه خداوند قدیر در نهایت جمال با او متوجه گردد باز او را نه بیند و چشمش را جمال دوست نیفتد و دستش را من یار نرسد اگر چه در هر بیان دوست هزاران هزار اسوار است ولیکن کجا است نفسی که بیاید و نفسی که با او توجه نماید خدا قلب انسان را محل و منزل خویش قرار داده اما انسان منزل و محل او را بغیر او واگذاشته این است که او در میان خویشان و در مکان خود لا مکان و حتیسی بظلم ایشان مبتلا است . حمامه قدسی در چنگ جفندان گرفتار است و شمع باقی را آریاح فانی احاطه کرده و جمال غلام الهی در غلبه تیره ظلمانی مستور مانده و

۱۷۲۵ - ۱۷۲۸

سلطان سلاطین عشق در دست رعایای ظلم مظلوم -
مانده و جمیع اهل سرادق ابهی و ملاء اعلیٰ نوحه
و ندبه مینمایند اما انسان در کمال راحت در ارض غفلت
اقامت نموده و خود را هم از دوستان خالص محسوب داشته
اما خدا با عفو و رحمت واسعہ اثر او را بخود وانمیگذارد
و از حلاک و انعدام نجاتش میدهد .
عتابش مهیمن و شدید است ولی با مهر و محبت قرین است
او را از وادی غفلت بمیدان فداکاری و مجاهدت دعوت
میفرماید و از او ایمان و شهادتی میخواهد تا بخدمش
موفق گردد و استقامتی طلب میکند تا هر مصیبتی را بکمال
عبر تحمل نماید و فداکاری و خلوص انتظار دارد تا هنگام
ابتلای شدائد حتی وقوع مرگ مسرور و شادمان باشد
او را بهر زبانی نصیحت و وصیت میفرماید و با صراحت و
قوت تمام نشان میدهد که از عاشقان جمال خویش چه
انتظار دارد مشقات و خطرات طریق منزل مقصود شدید
است و هم انگیز . اما بالمآل عشق حقیقی بر آن غالب
خواهد شد و چون غلبه یافت دیگر از آن مصائب و مشقات که
قوت عشق را نمایان ساخته ممنون خواهد شد .
اما کسی باین سیر و سفر موفق گردد که جز دواى دوست
در سر نبرد و متوجه الیه و منقطعاً عما سواه در این
راه قدم گذارد و اگر اراده جانش دارد کور گردد و از
مشاهده غیر جمال او بپرهیزد . اگر استماع صوت ملیحش
را خواهد کرد کر شود تا کلام غیر او را نشنود . اگر از علمش
نصیب جوید جاهل شود و از سوای علم او فارغ گردد -
اگر عشق خدا را آرزو دارد از خود بیزار شود . اگر

رضای او طلبد از رضای خود چشم پوشد تا بمقامی
رسد که در راه دوست از همه بگذرد و شهادت را در
سبیلش منتهی آمال شمارد .
این جهان را هزاران مانع است که انسان را از خدا
دور میسازد از قبیل حسد - غرور - تن آسانی - جاه
طلبی - طمع - افترا - آنچه بخود نمیپسندد بد یگران
پسندیدن . اما خدا کسانی را که قصد ممالک عشق دارند
از چنین صفاتی تحذیر میفرماید و انسان را بسروش -
احب الاشیاء - عندی الانصاف فرمان میدهد و مصلاى
حاسب نفسک کل یوم قبل ان تحاسب انذاز میفرماید .
بالاخره خدا خرائی که متعلق بوفاداران خواهد بود که
تا دم مرگ با او باشند بیاد انسان میآورد و ذکسر
میفرماید که بر شجر الهی فواکه اعفی تقدیر فرموده -
و راحت ابدی در رضوان دلکش لا مکان مقدر داشته
چه شیرین است آن سرور آسمانی و چه دلنشین است آن
سرای جاودانی .
در آن سرا سلطنت غیب در انتظار آدمیان است و در
آن دیار در بحبوحه لذت وصال جمال پروردگار در -
ایشان منعکس میشود و آنانرا نظار و انوار سرمدی بخرد
میسازد .
خدا در این دور اعظم بانسان وعده ثوابی جزیل و
قدرتی شدید عنایت فرموده که در ادوار گذشته سابقه
نداشته است . الطاف خدا کامل است و آثارش پیاپی .
و برهانش لامع . بر فراز آسمانها باب حدیقه جدیدی
را گشوده است که انسان را پیش از همه وقت با و نزدیک

لذا اگر ما حیات جسمانی را فخر انسانی و حیات حقیقی بدانیم این عقیده ایست باطل چه که این حیاتی که ما آنرا فخر انسانی و سعادت و حیات حقیقی میدانیم حیات حیوانی است و اگر بگوئیم این حیات حیات انسانی است راست نگفته ایم (اما حیات روحانی حیات است حیاتی است که عالم انسانی به آن روشن است حیاتی است که انسان از حیوان ممتاز حیاتی است که ابدی است سرمدی است برتوفیض الهی است حیات روحانی انسان سبب حصول عزت ابدی است حیات روحانی انسان سبب تقرب الی الله است حیات روحانی انسان سبب دخول در ملکوت الله است حیات روحانی انسان سبب حصول فضائل کلیه است حیات روحانی انسان سبب روشنائی عالم بشر است)

پس ای دوست دیرین و یار نازنین اگر مشتاق حقیقت و طالب سعادت هستی بنفحه الهی منجذب شو و دل از عالم هالمیان برکن رجمانی شو و آسمانی نورانی شو و ربانی خفتگان را بیدار نما و بیهووشان را هوشیار جام می الهی بر کف گیر و تشنگان را سرمست از با ده ربانی کن آن وقت خواهی دید عالم روح چه عالمی است که زنده میسازد و ایمان چه حقیقتی است که نفوس را روح جدید و حیاتی جدید بخشد و خود نیز از فرط شوق و ذوق سرازیر یا نشناسی و سعادت حقیقی و حیات انسانی و فخر آدمی و عزت سرمدی را همین دانسی .

کلمات مکتونه بقیه از صفحه ۳۱۹

میگرداند و آن کس که به چنین مقامی رسید ملاحظه میکند که ریاحین و ازهار آن حدیقه روائح طیبه سراز عشق را منتشر میکند و اثمار و فواکیش اسرار ملکوت حکمت لانهایی میبخشد . اما با وجود این همابواب جدید عرفان که بر وجه انسان مفتوح گشته باز هویت ذات الهی کما هی بیان نشده و فقط آنچه خداوند علی اعلی ما دون فرموده مذکور گردیده نه پیشتر چه زیاده بر آن فوق طاقت و استعداد انسان است و هویت ذات الهی و حلاوت ندایش همچنان مکتوم مانده .

زهی حیرت و حسرت و دریغ که حرارت فواد و سعیه نظر صاحب این کتاب کوچک و عزیز در شرق سبب نشد که ضغینه و بغضای علمای آن دیار بر انگیزخته گسرد و حضرتش که در خاندانی نجیب و ثروتمند ایرانی تولد یافته بود گرفتار حسد و قتل مایان و مصادره اموال و نفی و زنجیر نمود و محکوم بان شد که مادام الذیات در قلعه عکا که منفا و محبس مجرمین سلاطین عثمانی بود و از عفونت هوا چنان بود که اگر طبری بر فرازش پرواز میکرد هلاک میشد محبوس ماند و نیز چه قسدر عجیب است که این مجلد گرانبها که هم از حیث افکار و هم از جهت انشاء در نهایت زیبایی و بلاست توجه دانشمندان و نویسندگان انگلیسی را بخود معطوف نداشته و تا بحال که هفتاد سال از حین نزول آن میگذرد هنوز در دین و معارف غرب معروف نیست .

(انتهای)